

دموکراسی رایزنانه؛ جنبش‌های اجتماعی و حوزه عمومی جهانی (با تأکید بر نظریه عقلانیت ارتباطی هابرماس)

علیرضا سمیعی اصفهانی^۱

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

سجاد میرالی

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

(تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۱۰ - تاریخ تصویب: ۹۲/۱۱/۲۰)

چکیده

دموکراسی، بی‌تردید، عرصه عمومی فعالیت‌های انسانی است؛ چراکه انسان‌ها در این حوزه به تعامل با یکدیگر می‌پردازند و درخواست‌ها و علاقه‌مندی‌های خود را بیان می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی که بیان‌کننده تقاضاهای مردمی هستند، در همین عرصه عمومی شکل می‌گیرند و به فعالیت می‌پردازند. این پژوهش به دنبال بررسی و ارزیابی میزان تأثیراتی است که عقلانیت ارتباطی نظریه هابرماس، بر شیوه فعالیت و سازماندهی جنبش‌های اجتماعی نوین و نیز نوع روش‌ها، راهبردها و استراتژی‌های اتخاذشده آن‌ها برای دستیابی به اهدافشان دارد. با توجه به جهان‌گستر بودن اهداف، هم از منظر دموکراسی رایزنانه هابرماس، و هم از نگاه جنبش‌های اجتماعی جدید، و نیز با توجه به شیوه مفاهمه‌ای و گفتگوییِ هردو طرف، می‌توان هماهنگی‌ها و سنجیت‌های قابل‌ملاحظه‌ای را میان این دو مشاهده کرد. استدلال نوشتار حاضر این است که جنبش‌های اجتماعی جدید مانند جنبش سبز (محیط زیست‌گرایی)، خلع سلاح و...، با اقتباس از شیوه دموکراسی رایزنانه هابرماس، چه در سطح عمل و چه در سطح نظر، از این نظریه متأثر شده‌اند. در ادامه تلاش می‌گردد جنبه‌های متفاوت این رابطه، با تأکید بر دو جنبش سبز و وال استریت به تصویر کشیده شود. روش پژوهش، کیفی از نوع تبیین علی و روش تحلیل، توصیفی-تبیینی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی است.

واژگان کلیدی

جنبش‌های اجتماعی، حوزه عمومی، دموکراسی رایزنانه، عقلانیت ارتباطی، هابرماس

۱. مقدمه

به اعتقاد هابرماس، با مسلط شدن عقلانیت اثباتی بر بخش‌های متفاوت جامعه مدرن سرمایه‌داری و به‌ویژه حوزه عمومی، دیگر نمی‌توان چندان به دموکراسی غرب امید داشت؛ مگر آنکه از عقلانیت ابزاری به سوی عقلانیت ارتباطی حرکت کنیم. بحث اصلی او این است که در دوران معاصر، عقلانیت ابزاری، مخرب و زندان‌ساز است؛ چراکه عرصه‌های مختلف جامعه و حتی نهاد خانواده را نیز درگیر نوعی معنزدایی و ازخودبیگانگی کرده است (هابرماس، ۱۳۸۸، ص ۲۴۶). از این‌رو، حوزه عمومی را نیز تحت تأثیر خود قرار داده و کارکرد اصلی آن، یعنی ایجاد بستری مناسب برای تقابل و مبادله آرا، را مختل کرده است.

هابرماس وضعیت کنونی جامعه سرمایه‌داری پیشرفته را به‌گونه‌ای می‌بیند که در آن، عقلانیت اثباتی به توجیه فضای ابزاری جامعه می‌پردازد و همه فعالیت‌های مختلف جامعه را به تفکر و شناخت اثباتی محدود کرده است. وی پیشنهاد می‌کند برای رهایی از این وضعیت، نخست باید حوزه عمومی بازسازی شود و این موضوع به تفکیک نقش‌های دولت و بخش‌های خصوصی نیاز دارد که در حال حاضر به نحو پیچیده‌ای درهم گره خورده‌اند. سپس پیشنهاد می‌کند که روابط قدرت کاملاً از فضای حوزه عمومی که می‌بایست فضای رقابت آزاد و غیر جبری انسان‌ها باشد، برچیده شود؛ چراکه شرط مقدور شدن گفتگوی آزادانه که محرک رسیدن انسان به آزادی است، حذف عناصر اقتدار و اجبار از عرصه گفتگو است. با شکل‌گیری چنین محیطی، عقلانیت ارتباطی با کنار زدن عقلانیت ابزاری و راندن آن به حاشیه، فرصت گستراندن خصوصیات خود را در سطح جامعه می‌یابد و گروه‌ها و افراد را در موقعیت ترویج ایده‌ها و نظریاتشان قرار می‌دهد. جنبش‌های اجتماعی جدید با حذف ساختار سلسله‌مراتبی و اقتدارآمیز در درون خود، درصددند تا چنین خصوصیتی را به جامعه نیز تزریق کنند. در واقع، آن‌ها با دنبال کردن منافع جهان‌گستر، به جای منافع شخصی و گروهی، و نیز با عمل مستقیم خود در مسائل اجتماعی و سیاسی، نوع جدیدی از روش‌های مشارکت سیاسی و اجتماعی را عرضه کرده‌اند. از آنجا که پایه و مبنای اصلی عملکرد آن‌ها در جامعه، گفتگو و کسب تفاهم است، می‌توان ارتباطی را میان شیوه فعالیت آن‌ها و دموکراسی رایزنانه تصور کرد. این جنبش‌ها با اقتباس عناصر نظری کنش ارتباطی از نظریه دموکراسی رایزنانه هابرماس، سبک جدیدی از روش مشارکت سیاسی را در جامعه انسانی، به معرض نمایش گذاشته‌اند. با این توصیف، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که دموکراسی رایزنانه یا گفتگویی هابرماس، چه نقش و جایگاهی در نوع روش‌ها، رویه‌ها و استراتژی‌های اتخاذشده از سوی جنبش‌های اجتماعی جدید داشته و این موضوع به نوبه خود، چه تأثیراتی بر حوزه عمومی، به‌ویژه در عرصه جهانی، گذاشته است؟

۲. مبانی نظری پژوهش

۱.۲. مفهوم‌شناسی

۱.۱.۲. حوزه عمومی

حوزه عمومی شاید تنها جایی باشد که می‌تواند همچون جوهر دموکراسی و بستر ساز ابراز نظرهای آزاد دیده شود و کارکردهای فراخور آن را به سرانجام برساند. بنابراین، اندیشه حوزه عمومی یا میدان نهادی تعاملات گفتمانی، جایگاهی محوری در نظریه و عمل دموکراتیک دارد (دانا رویلا، ۱۳۷۹، ص ۲۴۴). حوزه عمومی عرصه‌ای است که در آن، افراد به منظور مشارکت در مباحث باز و علنی، گرد هم می‌آیند. بر اساس استدلال هابرماس، مشارکت را نباید ارزشی فی‌نفسه تلقی کرد، بلکه ارزش آن بستگی به شرایطی دارد که در آن صورت می‌گیرد (Habermas, 1989: 73). هابرماس در باب حوزه عمومی معتقد است که «حوزه عمومی را نباید به مثابه یک نهاد یا یک سازمان نگریست، بلکه باید آن را در حکم یک شبکه دید که جریان ارتباطات، در آن تصفیه و ترکیب شده است. پس از تصفیه، بر حسب موضوع، گروه‌بندی شده و به صورت افکار عمومی درمی‌آید» (نصیری، ۱۳۸۹، ص ۱۸).

نانسی فریزر، مفهوم حوزه عمومی هابرماس را به اختصار این‌گونه تعریف کرده است: «این مفهوم، تأثیری را در جوامع مدرن مشخص می‌کند که در آن، مشارکت سیاسی از طریق گفتگو اجرا می‌شود. حوزه عمومی فضایی است که در آن، شهروندان در خصوص امور مشترکشان گفتگو می‌کنند و از این‌رو، عرصه نهادینه کنش متقابل گفتگویی است» (کیوتسو، ۱۳۸۰، ص ۱۱۱-۱۱۰). حدس اصلی هابرماس این است که ارتباط آزاد و بی‌واسطه در عرصه عمومی زیست جهان، خواسته‌های راستین انسان‌ها را آشکار می‌کند. به سخن دیگر، فرض او بر وجود شنونده و گوینده‌ای آرمانی و کاملاً عقلانی استوار است که به صورت پیشینی به فهم و درک منظور یکدیگر علاقه‌مند هستند. بنابراین، زبان صرفاً وسیله‌ای است برای ایجاد رابطه‌ای کامل و عقلانی که ستون‌های حوزه عمومی را می‌سازد.

۲.۱.۲. جنبش‌های اجتماعی

رالف ترنر و لوئیس کیلیان بر این باورند که جنبش‌های اجتماعی تلاشی همگانی برای تحرک بخشیدن به تغییر و تحول و یا ایستادگی در مقابل تغییر و دگرگونی جامعه‌ای هستند که خودشان بخشی از آن به حساب می‌آیند (Turner & Killian, 1975: 246). یکی از تقسیم‌بندی‌های مهم در خصوص جنبش‌های اجتماعی، خطی مستقیم است که بر روی آن به ترتیب جنبش‌های راست رادیکال، راست، راست میانه‌رو، میانه‌رو، چپ میانه‌رو، چپ و چپ رادیکال قرار گرفته‌اند. هر کدام از جنبش‌ها بر اساس خصوصیات خود در این تقسیم‌بندی قرار می‌گیرند. برای نمونه، در خصوص راست رادیکال، ویژگی‌هایی همچون ارتجاع، واپس‌گرایی، نژادپرستی

و ضد خارجی بودن را یاد می‌کنند (Kourvetaris & Dobratz, 1980: 29). جنبش‌های اجتماعی جدید در مقایسه با سازمان‌های سیاسی رسمی دارای تمایزاتی هستند که حول اصطلاح شبکه درک می‌شوند؛ چراکه بیشتر مواقع، آن‌ها دارای پایگاه‌های محلی هستند و به جای جهت‌گیری ملی، گرد گروه‌های کوچک شکل می‌گیرند. جنبش‌های اجتماعی نوین به جای آنکه راه‌حل‌های عمومی و کلی ارائه دهند، پیرامون موضوعات خاص تشکیل سازمان می‌دهند. این جنبش‌ها نوسان‌های زیادی را درباره شدت و ضعف فعالیت‌های خود تجربه کرده‌اند و از طریق سلسله‌مراتب‌های سیال و ساختارهای اقتدار باز، مدیریت می‌شوند (Scott, 1990: 30). می‌توان گفت که جنبش‌های اجتماعی نوین، افزون بر اینکه فرهنگ را در اولویت قرار دادند، تفکیک قاطعی را که میان تفسیرهای خرد و کلان و فرایند ساختاری وجود داشت، به چالش کشیدند. به گفته کوهن و آراتو، کنشگران جمعی معاصر، بر این باورند که هویت‌سازی مستلزم کشمکش اجتماعی در خصوص بازتفسیر هنجارها، ساخت معانی جدید و مخالفت با ساخت اجتماعی خود، مرزهای میان قلمرو کنش عمومی و خصوصی و سیال است (کرایچ، ۱۳۸۳، ص ۱۵۱).

۲.۲. دموکراسی رایزنانه هابرماس

دموکراسی رایزنانه هابرماس، بر اساس عقلانیت ارتباطی بنا شده است. به اعتقاد او، مباحثه آزاد در حوزه عمومی از انحرافات عقلانیت ابزاری باززایی شده و شناخت آن بر علایق فنی قرار گرفته است. بالندگی، تعامل و کنش‌های بازیگران اجتماعی در وضعیت آرمانی گفتار، راه نجاتی را برای انسان فراهم می‌سازد. درواقع، سلامت و صحت جامعه در گرو گسترش و ارتقای توانایی ارتباطی بر پایه عقلانیت ارتباطی است. این مسئله راه برون‌رفت انسان از جامعه ناسالم، و دگرذیسی روابط انسانی به قصد رهایی است. درست به همین علت، دموکراسی رایزنانه هابرماس در پی رهایی انسان است. با مد نظر قرار دادن این نکته که هابرماس سه وظیفه را برای کلام مشخص می‌کند:

فراهم کردن ارتباط میان ذهن‌ها

فراهم ساختن ارتباط با پدیده‌ها و اشیای بیرونی

تبیین و تشریح حالت‌ها و تجربه‌های ذهنی اشخاص متکلم (بشیریه، ۱۳۸۹، ص ۲۲۶).

آنچه حیاتی به نظر می‌رسد، تشکیل بستر ارتباطی مناسب برای وصل کردن فرهنگی گروه‌های جامعه است. هابرماس معتقد است که عقلانی‌ترین شیوه تفاهم و ارتباط، در عملی آشکار می‌شود که ناظر به وجود تفاهم در این وجوه سه‌گانه باشد. درحقیقت، رسیدن به توافق و تفاهم هدف ذاتی کلام آدمی است. نفس عمل بیان و صحبت کردن، به موجودیت عرصه‌ای

اشاره می‌کند که در آن ارتباط به صورت کامل، آزاد و بدون سلطه و استیلا ممکن باشد. به این ترتیب، می‌توان گفت که سرانجام سخن گفتن، آزادی است (بشیریه، ۱۳۸۹، ص ۲۲۷). از آنجا که نهادها مانند اجزای یک ماشین به هم پیوند نخورده‌اند، بنابراین می‌توان گفت نهادها رفتار مردم هستند و روابط آن‌ها با یکدیگر با میانجی‌گری و واسطه‌گری رفتار مردم است که امکان‌پذیر می‌شود (Homans, 1962, 23).

هابرماس برای فضای گفتگو شرایطی را قائل می‌شود که مهم‌ترین آن، میسر شدن فضایی به دور از هر نوع میدان قدرت است. عرصه عمومی می‌تواند بنیادی برای این کنش باشد که در صورت بسط و رهایی از هر گونه تحدیدی، قادر است فضای گفتگو و ارتباط را فراهم سازد (هرسیچ و حاجی‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۸۱).

باید به این نکته توجه داشته باشیم که در ادبیات هابرماس، دموکراسی گفتگویی به عنوان یک مدل بسط‌دهنده و کامل‌کننده دموکراسی لیبرال مطرح شده است؛ نه به عنوان مدلی جایگزین برای آن. به عبارتی، این نظریه، توسعه دموکراسی را مستلزم تغییرات هنجاری در روند و رفتارهای دموکراتیک پنداشته، تأکید می‌کند که دموکراسی برای اینکه کارکرد بهتری داشته باشد، باید تمرکز اصلی خود را از رأی دادن صرف به حوزه عمومی منتقل کند (Chambers, 2003: 307-326).

هابرماس کنش‌های اجتماعی را برحسب دیدگاه ابزاری و یا ارتباطی از هم تفکیک می‌کند. از دیدگاه وی، تفاهم و حصول توافق، غایت ذاتی کنش ارتباطی است. در این راستا، هابرماس دو گونه کنش را از هم تمیز می‌دهد: یکی کنش راهبردی (استراتژیک)، و دیگری کنش ارتباطی. کنش نوع اول، هدف‌دار و عقلانی است؛ در صورتی که کنش ارتباطی در صدد رسیدن به صورتی از ادراک و مفاهمه است. هدف کنش استراتژیک رسیدن به هدف است، اما هدف کنش ارتباطی، دسترسی به درک ارتباطی است (Habermas, 1995: 246). پس می‌توان گفت در کنش ارتباطی، افراد، تنها موفقیت‌های خود را در نظر نمی‌گیرند، بلکه به دنبال اهدافی هستند تا کنش‌های خود را در وضعیتی مشترک هماهنگ کنند. غایت کنش ارتباطی، دستیابی به نوعی تفاهم ارتباطی است. در واقع، همین کنش ارتباطی است که بنیاد حیات اجتماعی را برپا می‌کند.

۳. دموکراسی رایزنانه؛ جنبش‌های اجتماعی جدید و حوزه عمومی

در سی سال اخیر شکل مشارکت سیاسی از احزاب سیاسی به جنبش‌های اجتماعی تغییر یافته است؛ به طوری که احزاب سیاسی به تدریج در حال از دست دادن اهمیت قبلی خود در مقابل جنبش‌های اجتماعی هستند (byrne, 1997: 2). با وجود این، مسائل کلی سیاست در حیطه احزاب سیاسی قرار دارد و مسائل خاص سیاسی در حیطه جنبش‌های اجتماعی وارد شده است. هنگامی که مردم در حیطه مسائل خاص سیاسی دخالت می‌کنند، درحقیقت، به

سازماندهی و همکاری با یکدیگر دست می‌زنند تا بتوانند با تغییر روندها و شیوه‌های حکومتی و نیز تصمیم‌سازی‌ها و جایگزینی نیروهای جدید اجتماعی، به ایجاد ارزش‌های جدید همچون آزادی، عدالت و برابری اقدام کنند (manorjan, 1998: 45).

به‌سادگی می‌توان با مشاهده تضعیف حوزه‌های اقتداری در جوامع اروپایی، رابطه‌ای معکوس را میان قدرت و گفتگو ترسیم کرد. به سخن دیگر، با حاکم شدن فضای گفتگو و درپیش گرفتن شیوه‌های رایزنانه، از اهمیت اجبار و اقتدار در پیشبرد اهداف کاسته شده است. به همین دلیل، شاهد آن هستیم که جنبش‌های اجتماعی جدید در اروپا حضوری پررنگ و برجسته یافته‌اند. در اینجا تا حد امکان تلاش می‌کنیم تا با تمرکز بر دو جنبش سبز و وال استریت به بحث حاضر جنبه‌های عینی و عملی ببخشیم:

۱.۳. جنبش سبز (محیط زیست گرایی)

صنعتی شدن و ظهور سرمایه‌داری با وجود پیشرفت‌های اقتصادی و رفاه اجتماعی برای انسان عصر مدرن، با مسائل و پدیده‌های مخرب و تهدیدکننده زندگی بشر نیز همراه بوده است. استفاده بی‌حد و حصر از منابع طبیعی به عنوان مواد اولیه کارخانه‌های صنعتی، آلودگی هوا، گرم شدن کره زمین، آلودگی آب‌ها از طریق دفع زباله‌های صنعتی و... از پدیده‌های منفی و مخرب صنعتی شدن به‌شمار می‌روند. این پدیده‌ها هرچه بیشتر به مسائل اجتماعی جوامع مدرن تبدیل شده‌اند، آینده رابطه انسان و طبیعت را بیشتر تهدید کرده‌اند. این مسائل باعث شد تا حرکت‌ها و اقداماتی با هدف محافظت از محیط زیست شکل بگیرند و از محیط زیست و طبیعت در برابر آسیب‌های وارد شده محافظت کنند و در مقام ترمیم برآیند. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، موجی از واکنش‌های انتقادی نسبت به سنت روشن‌اندیشی در جوامع صنعتی اروپا ظهور یافت. این واکنش‌ها در واقع، نقد خرد و نقد عقلانیت، بخصوص عقلانیت ابزاری، بود (مارکوزه، ۱۳۶۲، ص ۳۷). در این دوران، واکنش انتقادی نسبت به روشننگری در اروپا و تردید نسبت به ارزش‌های والای عقل، موجب انتقادی شدید شد و جایگاه مرکزی انسان در جهان از دست رفت و ایده‌ها و ارزش‌ها و نیز مکاتب فکری فراوانی ظهور کرد. جنبش سبز را می‌توان محصول همین نقدها و واکنش‌ها در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در جوامع اروپایی، به‌ویژه اروپای غربی و مرکزی دانست. بنابراین می‌توان گفت، ظهور جنبش سبزها با دوران رفاه اقتصادی جوامع اروپایی هم‌زمان بوده است (وینست، ۱۳۷۸، ص ۳۰۷).

ایدئولوژی جنبش سبزها در حفظ و مراقبت از محیط زیست را می‌توان در سه گزاره

خلاصه کرد:

- نخست آنکه انسان‌ها به دلیل مصلحت و آینده‌اندیشی، باید مراقبت محیط زیست و زیست‌بومشان باشند. این طبیعی است که آلودگی هوا و در کل آلودگی‌های صنعتی، سلامت انسان را به خطر می‌اندازد. گرم شدن کره زمین و پاره شدن لایه ازن، آینده زیست و حیات انسانی را در معرض آسیب‌های جدی و خطرناکی قرار داده است، که باید اقدامات اساسی و کارآمدی برای این وضعیت اندیشیده شود.

- مسئله دوم مربوط به جهان‌شمول بودن بحران‌های بوم‌شناختی و پیامدها و نتایج آن است. جنبش و ایدئولوژی سبزه‌ها بدون توجه به شکاف‌ها و تضادهای اجتماعی اغلب سنتی، از قبیل جنسیت، طبقه، ملیت، رنگ و غیره، تمام بشر را متوجه پیامدهای منفی صنعت‌گرایی می‌کند و به این دلیل، این ادعا را دارد که آسان‌تر از دیگر ایدئولوژی‌های سیاسی مرکز توجه همگان قرار می‌گیرد (دابسون، ۱۳۷۸، ص ۸۲).

- سرانجام طرح موضوع طبیعت‌گرایی است. انسان‌ها مخلوق و ساخته دست طبیعت هستند، پس باید مرز و حدودی طبیعی برای آرزوها و آمال بشری وجود داشته باشد. به نظر بیشتر بوم‌گرایان، وابستگی متقابل انسان و طبیعت باید جایگزین رقابت میان آن‌ها شود. به سخن دیگر، می‌بایست تنوع اکوسیستم، و استواری و ثبات آن حفظ گردد و رابطه همزیستی متقابلی میان اجزا و عناصر طبیعت وجود داشته باشد. چراکه انسان باید با جهان طبیعی زندگی و مدارا کند؛ نه اینکه موضع تقابل منفی را در برابر آن اتخاذ نماید.

اندیشه سبز بر ارزش‌های ذاتی طبیعت تأکید دارد. برابر این رویکرد فلسفی، ارزش‌های ذاتی طبیعت، خودشان هدف هستند، نه وسیله‌ای برای هدف‌های دیگر. در اندیشه جنبش سبز، از حقوق جانوران، گیاهان و طبیعت وحشی دفاع می‌شود، و حتی انجمن‌هایی برای دفاع از حقوق آن‌ها شکل گرفته است. به عبارت دیگر، در این اندیشه وجود جانوران و گیاهان و محافظت از آنها دارای ارزش ذاتی است. وقتی به دغدغه‌های اصلی جنبش سبزه‌ها نگاهی بیاندازیم، اولین چیزی که آشکار می‌شود، جهان‌شمول بودن اهداف این جنبش است؛ چراکه طرح مسائلی مانند سوراخ شدن لایه ازن، به‌خطر افتادن زیستگاه‌های مختلف، کاهش یافتن مساحت جنگل‌ها و فضاها، سبز و غیره، همگی خاصیتی افزون بر مسائل ملی دارند و در مجامع بین‌المللی بارها مطرح شده‌اند. به این ترتیب، نخستین موضوع انطباق بر آرای هابرماس، یعنی اولویت دادن مسائل فراگروهی بر مسائل داخلی و گروهی، آشکار می‌شود؛ زیرا جنبش سبز چه در عمل و چه در نظر، موضعی کاملاً جهان‌گستر دارد و این با اهداف کلی عقلانیت ارتباطی هابرماس، مبنی بر حذف عقلانیت ابزاری، کاهش اهمیت منفعت شخصی و گروهی و فراگیر شدن عرصه عقلانیت ارتباطی، بسیار هماهنگ است. اگرچه نمی‌توان جهان‌گستر بودن

اهداف جنبش سبز را به راحتی به آرای هابرماس نسبت داد و چنین نکته‌ای کاملاً منطقی و درست به نظر می‌رسد، اما هدف ما در اینجا این است که در گام اول، هماهنگی این دو را در سطح جهان‌گستر بودن اهدافشان نشان دهیم. در گام دوم، مسئله بارزی که می‌تواند به بحث ما کمک کند، مستقل بودن این جنبش از نهادهای دولتی است. اگرچه طرفداران محیط زیست تا حد امکان اهداف خود را از طریق دولت‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای دنبال می‌کنند، و به این ترتیب اسیر سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌های دولت‌ها شده، به طور متناوب سطح توقع خود را پایین می‌آورند؛ در مقابل، جنبش سبزها با حذف گزینه کمک دولتی، مخاطب خود را همه مردم جهان قرار داده، سعی می‌کنند از لحاظ روش، با استفاده از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، خواسته‌های خود را بر دولت‌های ناقص سلامت محیط زیست و جوامع انسانی، تحمیل کنند. در واقع، هدف و روش آن‌ها کاملاً متأثر از بوم‌گرایی است.

با توجه به حذف ساختار سلسله‌مراتبی و ردّ گزینه‌های دولتی، تمرکز فعالیت این جنبش، حوزه عمومی، و روش آن، متأثر کردن افکار عمومی است. هرچه حوزه عمومی و جامعه مدنی از اصالت و کارایی بیشتری برخوردار باشد، این جنبش نیز در رسیدن به مقاصد خود، بخت بهتری را پیدا می‌کند. بنابراین، با توجه به اینکه جنبش سبزها از قدرت دولتی و مراکز قدرت دوری جستند و ساختار سلسله‌مراتبی را به چالش کشیده‌اند، بسیار آسان می‌توانیم رابطه‌ای را میان حمله‌های شدید هابرماس به مراکز قدرت دولتی در حوزه عمومی و حذف ساختار سلسله‌مراتبی این جنبش پیدا کنیم. هابرماس با نقد منفعت‌طلبی و ابزاری بودن کنش‌هایی که پیامد مسلط شدن عقلانیت ابزاری‌اند، به خوبی به این مسئله می‌پردازد که تا وقتی حوزه عمومی از اقتدار تخلیه نگردد و آمیختگی نهادهای دولتی با بستر جامعه مدنی از بین نرود، نمی‌توان انتظار کنش‌هایی هنجاری و غیر منفعت‌طلب را داشت. در واقع، فراگیر کردن منفعت و ابزار، خصلت اصلی عقلانیت ابزاری است؛ در حالی که عقلانیت ارتباطی با مطرح کردن دموکراسی رایزانه، سعی در فراگیر کردن حوزه‌های گفتگوی آزاد و رها از اقتدار را دارد و به این ترتیب، جنبش سبز در مسیر مشی دموکراسی رایزانه قرار می‌گیرد. بر اساس استدلال این پژوهش، اگرچه جنبش سبز در پاسخ به وضعیت پیش آمده در جوامع سرمایه‌داری، به شکل جهانی ظهور یافته، اما در سه موضوع کاملاً متأثر از عقلانیت ارتباطی هابرماس است.

- روش گفتگوی عملی. جنبش سبز با تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی و انتخاب گفتگو و مباحثه، تلاش می‌کند که نخست استدلال‌های خود را به کرسی بنشاند و سپس خواسته‌های خود را عملی کند. نکته ظریف این بحث، شیوه عملی شدن خواسته‌های این جنبش است. جنبش سبز با بسیج افکار عمومی، خواسته‌های خود را بر مصلحت و منفعت‌اندیشی دولت‌ها و سیاستمداران آنها تحمیل می‌کند. چنین

ابتکاری نیازمند اتخاذ تصمیم‌هایی بر پایه گفتگوست؛ چراکه می‌بایست کانال‌های ارتباطی و تعاملی در حوزه عمومی و به شکلی آزاد اخبار موردنظر آن‌ها را به اطلاع شهروندان برسانند. پس مشاهده می‌کنیم که به لحاظ روش، دموکراسی رایزنانه هابرماس در رفتار و آرای جنبش سبز به روشنی قابل مشاهده است.

- تأکید بر حوزه عمومی. با توجه به روش عملی این جنبش، کاملاً بدیهی است که در تقویت حوزه عمومی و جامعه مدنی موجود در آن تلاش کند تا کنش‌های اقتداری را به وسیله نهادهای مردمی و فشار افکار عمومی، به داخل سازمان دولت عقب براند. پس، فراگیر شدن عقلانیت ارتباطی هابرماس که خود او شرط عملی شدنش را حذف همه ساختارهای اقتداری در حوزه عمومی می‌دانست، به عنوان مرکز ثقل عملیات این جنبش، اصلی‌ترین وظیفه را برعهده دارد. این وظیفه همان فراهم ساختن فضای ارتباطی مناسب برای آگاه کردن افکار عمومی است. لازمه آماده شدن چنین بستری، فراگیر شدن عقلانیت ارتباطی به ضرر عقلانیت ابزاری است که در نهایت باعث ضعیف شدن روابط قدرت در جامعه مدنی و حوزه عمومی می‌شود.

- هنجاری شدن روابط با حذف ساختارهای سلسله‌مراتبی و منفعت‌گرایی. یک کنش آزادانه در جامعه مدنی نمی‌تواند از جانب یک فضای اقتداری یا سلسله‌مراتبی صورت بگیرد. جنبش سبز که قدرت دولتی را در عمل و نظر نادیده می‌انگارد، اختیارات مشخص و محدودی را برای آن در نظر گرفته و کاملاً خود را از وابستگی به کمک دولت‌ها مستقل ساخته است. همچنین با توجه به روش عضوگیری آزادانه‌ای که اتخاذ کرده، حذف روابط سلسله‌مراتبی را از درون خود آغاز نموده است. چنین خصلتی به‌طور کامل با کنش آزاد و رهای اعضای آن مطابقت دارد و افزون‌برآن، شهروندان را ترغیب می‌کند تا اعتماد و توجه بیشتری به این جنبش نشان دهند. به روشنی پیداست که هنجارهای انسانی و اخلاقی بوسیله عقلانیت ارتباطی تکریم می‌شوند و این همان جنبه هنجاری و ظریف موردنظر هابرماس در نتایج فراگیر شدن عقلانیت ارتباطی است. به عبارت دیگر، هرچه ابزاری شدن و منفعت‌گرایی در برابر گفتگو و تعامل کاهش بیشتری پیدا کند، فضای بهتری برای توجه به ارزش‌های انسانی فراهم می‌شود.

۲.۳. جنبش وال استریت

جنبش وال استریت در امریکا، نمونه دیگری از دموکراسی رایزنانه و تقویت حوزه عمومی را پیش روی ما می‌نهد. استمرار بحران اقتصادی امریکا و مشکلات ناشی از آن، به‌ویژه بیکاری گسترده، یکی از مهم‌ترین زمینه‌های پیدایش جنبش اشغال وال استریت به‌شمار می‌آید. بحران

اقتصادی در عمل از سال ۲۰۰۸ و در اثر بازپرداخت نشدن وام‌های بانکی آغاز شد و به سرعت به دیگر نهادهای مالی آمریکا و سپس به همه بازارهای مالی در آسیا و اروپا تسری یافت. دولت آمریکا مجبور به دخالت در این بحران شد و صدها میلیارد دلار در اختیار نهادهای مالی گذاشت که برای مالیات‌دهندگان آمریکایی خوشایند نبود. بررسی ترکیب جمعیتی شرکت‌کنندگان در جنبش اشغال وال استریت، گویای آن است که بدنه اصلی معترضان از بیکاران و حتی از فقرا در آمریکا تشکیل نشده بود. یادآوری این نکته ضروری است که خط فقر با توجه به استانداردهای زندگی آمریکایی، با خط فقر به‌خصوص در کشورهای درحال توسعه، بسیار متفاوت، و حدود ۱۶۰۰ دلار است (Lydia, 2011). پس به نظر می‌رسد که درصد بالایی از شرکت‌کنندگان در اعتراضات وال استریت، نه فقیر بوده‌اند و نه بیکار. البته بیکاران و کسانی که زیر خط فقر بوده‌اند، در این جنبش حضور داشتند، اما درصدشان به‌اندازه‌ای نبود که آن‌ها را بدنه اصلی جنبش بدانیم.

آمار نشان می‌دهد که بیش از نیمی از شرکت‌کنندگان در اعتراضات پارک زاکوتی، دارای شغل تمام‌وقت و ۲۷ درصد دارای شغل نیمه‌وقت، و ۱۰ درصد دانشجوی یا دانش‌آموز تمام‌وقت و ۱۳ درصد بیکار بوده‌اند. همچنین متوسط سن کسانی که در این اعتراضات حضور داشتند، ۳۳ سال بوده است و بیشتر افراد حاضر، در فاصله سنی ۲۵ تا ۴۵ بوده‌اند که حدود ۶۰ درصد مردان، ۳۷ درصد زنان و بقیه دوجنسیتی بوده‌اند. از نظر درآمد نیز حدود ۴۶ درصد از این افراد درآمد حدود ۲۵۰۰۰ دلار در سال یا کمی کمتر، حدود ۲۳ درصد میان ۲۵۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ دلار در سال و بیش از ۳۰ درصد نیز درآمد سالیانه بیش از ۵۰۰۰۰ دلار داشته‌اند. این آمار نشان می‌دهد که نمی‌توان عامل فقر و یا بیکاری و حتی سن را در این اعتراضات از عوامل اساسی دانست. پس در اینجا اولین روزنه برای ورود به بحث ما آشکار می‌شود، و آن نبود منفعت‌گرایی افراد است که در دموکراسی رایزنانه به‌روشنی دیده می‌شود. مسئله اساسی در جنبش وال استریت، که در ظاهر چندان قابل مشاهده نیست، تلاش برای احیای دموکراسی اصیل و واقعی در اهداف این جنبش است. مطالعات متعدد نشان می‌دهند کسانی که در شهرهای مختلف آمریکا در این اعتراضات شرکت کردند، بیشتر از طبقه متوسط بودند که بیش از فقر یا بیکاری، انگیزه آن‌ها اعتراض به بی‌عدالتی در جامعه آمریکا بوده است، و البته مهم‌تر از آن، احیای دموکراسی واقعی در عرصه سیاست. به عبارت دیگر، آن‌ها به دنبال بازگرداندن تصمیم‌گیری اساسی به منتخبان واقعی خود بودند. مایکل هارت و آنتونیو نگری در مقاله‌ای در فارین‌افرز، نشان می‌دهند که این مطالبه سیاسی، در واقع عمق بیشتری در میان خواسته‌های معترضان وال استریت داشته است (Heart, 2011).

با درک انگیزش‌های لازم برای وقوع یک جنبش، می‌توانیم از دیدگاه‌های ایمانوئل والرشتاین در خصوص جنبش‌ها استفاده کنیم. والرشتاین در همان زمان و در خصوص شورش‌های دانشجویی اواخر دهه ۱۹۶۰ در امریکا گفته بود که روشنفکر رادیکال باید بداند که انقلاب، نبردی برای یک روز، یک سال یا یک دهه نیست، بلکه مبارزه‌ای برای قرن‌هاست؛ مبارزه‌ای که باید آن را بدون یک خوش‌بینی تقدیرگرا و محتوم به‌پیش برد. روشنفکر رادیکال و منتقد باید هم‌زمان با حرکت در جنبش انقلابی، درباره آن نیز بیندیشد. به همین سبب، جنبش تسخیر وال استریت برای والرشتاین میدانی دیگر برای مشارکت و در عین حال اندیشیدن است (Wallerstein, 1971: 476-477). با توجه به اندیشه تغییر که در جنبش وال استریت برای بهبود وضع زندگی مردم وجود دارد، این جنبش را باید جنبشی هدف‌دار و عقلانی در نظر گرفت که البته این عقلانیت از نوع عقلانیت ارتباطی است، آن هم به دو دلیل:

- اندیشه پیشرفت و بهبود زندگی انسان همواره خاستگاهی عقلانی داشته است؛ چراکه انسان به واسطه عقل خود درمی‌یابد که می‌تواند با ایجاد تغییراتی در زندگی خود پیشرفت کند. نهادهای اجتماعی و سیاسی، نمونه بارز این عقلانیت هستند. بنابراین، جنبش وال استریت را که به دنبال بهبود وضع زندگی مردم است، باید صورتی از عقلانیت در نظر گرفت.

- از آنجا که بحران اقتصادی تنها بهانه تجمع معترضان بوده است و در میان معترضان، طبقات و اقشار مختلف، مانند معلمان، پزشکان، طبقه متوسط و مرفه، کارمندان دولت و افرادی با وضعیت اقتصادی مطلوب هم حضور داشتند، پس نمی‌توان ماهیت و هدف نهایی این جنبش را در مشکلات و مسائل اقتصادی خلاصه کرد. همچنین، با در نظر گرفتن این نکته که معترضان حملات خود را متوجه نظام سرمایه‌داری کرده‌اند و کارکردهای این نظام را عامل وضعیت فعلی دانسته‌اند، پس هدف این جنبش را می‌توان تغییر ساختارهای اقتصادی و اجتماعی در جامعه دانست که مسلماً این هدف در راستای عقلانیت ابزاری نیست، بلکه درست نقطه مقابل آن است. و از آنجایی که هدف گروه‌های شرکت‌کننده در این جنبش، نفع شخص یا گروهی خاص نیست، بنابراین، می‌توان مشابهت‌های مهمی را میان ویژگی‌های این جنبش و معیارهای عقلانیت ارتباطی یافت.

به نظر بسیاری از تحلیل‌گران، جنبش وال استریت نوعی اعتراض مدنی به مشکلات روبه رشد در جامعه امریکاست. همچنین، این جنبش فقط نوعی ابراز خشم و ناراضی نیست، چراکه برخی از اعضای آن کوشش می‌کنند تا عملشان برای بهبود وضعیت زندگی مردم امریکا مفید واقع شود (عسگریان، ۱۳۹۰، ص ۱۴). برخی از پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد که

عواملی مانند تجارت خارجی، جهانی شدن مالی، تغییرات تکنولوژیک در محیط کار، و افزایش سطح تحصیلات طبقه اجتماعی بالادست که به عنوان علل افزایش نابرابری مطرح می‌شوند، از اهمیت تبیین‌کنندگی زیادی برخوردار نیستند؛ چنانکه داگلاس راشکاف پس از گفتگوهای متعدد با حاضران در جنبش و به‌خصوص در پارک زاکوتی، خواسته‌های معترضان را دسته‌بندی کرده است. معترضان، شغل بیشتر و بهتر، عدالت بیشتر در توزیع درآمد، اصلاح نظام بانکی و کاهش نفوذ کمپانی‌های بزرگ و بانک‌داران در حوزه سیاست را خواستارند (Rushkoff, 2001).

آنچه که به اعتقاد ما جنبش وال استریت را جهان‌شمول می‌کند، استفاده از راهکارهای مسالمت‌آمیز، اخلاق‌گرایی، تلاش برای احیای دموکراسی اصیل و مبارزه علیه بی‌عدالتی است. چنین خصوصیتی را می‌توان در انقلاب‌ها و جنبش‌های اخیر که در سطح جهان و به‌خصوص منطقه خاورمیانه رخ داده است آشکارا دید. برای نمونه در انقلاب مصر، تونس و جنبش انقلابی مردم بحرین، شاهد ویژگی مسالمت‌آمیز بودن، مبارزه علیه بی‌عدالتی، معنویت‌گرایی و تلاش برای برپاکردن دموکراسی اصیل و واقعی هستیم. با اینکه مهم است که چه زمانی، چه رویدادی از رویداد دیگر تأثیر پذیرفته است، اما میان پدیده‌های اجتماعی، آن قرابت‌هایی مهم است که خبر از گسترش معنویت و ارزش‌های انسانی در جهان می‌دهد. این بررسی اجمالی نشان داد که بحران اقتصادی در جامعه آمریکا، تنها زمینه‌ساز اعتراضاتی است که در وال استریت رخ داد. افزایش شکاف میان سرمایه‌داران و مردمان عادی که به بالاترین حد خود در تاریخ آمریکا رسیده است و نیز افزایش نرخ بیکاری که با وجود کاهش موقتی آن، در تاریخ آمریکا کمتر سابقه داشته است، شاخص‌های عمده‌ای برای این عامل تأثیرگذار است. این اعتراضات بیش از آنکه اعتراضی با ماهیت اقتصادی و یا با اهداف موقتی سیاسی باشند، بیشتر به دنبال کاهش نفوذ سرمایه‌داران و احیای دموکراسی واقعی در آمریکا هستند. همچنین همان‌طور که گفته شد، ترکیب جمعیتی معترضان نشان می‌دهد که این جنبش بیشتر شامل جنبش سفیدپوستان طبقه متوسط بوده که اندیشه و خواست آن‌ها در شبکه‌های اجتماعی، به‌خصوص فیس‌بوک، به هم متصل و به یک عقلانیت مجازی به هم پیوسته بدل شده است. این عقلانیت مجازی، خود به شکل یک کنشگر جدید وارد عرصه سیاسی شده است؛ کنشگری که نه در کنترل دولت است و نه از سوی دولت ساخته شده، و نه هدف آن در دست گرفتن دولت است. این‌گونه جدیدی از سیاست‌ورزی است که در خارج از فضای سنتی دولت مدرن پدیدار شده است، که نه فقط دولت‌ها، بلکه عمده‌ترین جریان‌های سیاسی و اجتماعی را نیز به دنبال خود می‌کشد.

۴. نتیجه

با توجه به مطالبی که در این پژوهش مطرح گردید، می‌توان بحث و استدلال‌های این نوشتار، مبنی بر متأثر شدن جنبش‌های اجتماعی جدید از نظریه دموکراسی رایزنانه هابرماس را منتج به گزاره‌های زیر دانست:

- هرچند که اهداف جهان‌گستر جنبش‌های اجتماعی جدید را نمی‌توان سراسر به آرای هابرماس نسبت داد و باید جنبه‌های واکنشی آن در برابر وضعیت به‌وجود آمده ملاک اصلی قرار گیرد، اما نمی‌توان هماهنگی موجود میان آرای هابرماس در عقلانیت ارتباطی و اهداف هنجاری و جهانی این جنبش‌ها را نادیده گرفت؛ چراکه جنبش‌های اجتماعی جدید با طرح مسائلی ویژه و تخصصی از کلی‌گویی پرهیز کرده‌اند، و همین عامل کمک زیادی به فعالیت بین جهانی آن‌ها می‌کند. هابرماس نیز عرصه کنش ارتباطی را محدود به زمان و مکان نمی‌کند و آن را فعالیتی می‌داند که برای آزادی انسان از یوغ عقلانیت ابزاری، باید فراگیر و همگانی شود.

- با توجه به تأکید جنبش‌های اجتماعی جدید بر احیا و بازسازی حوزه عمومی، رابطه‌ای مستقیم و منطقی را می‌توان میان این نوع چاره‌اندیشی و عقلانیت ارتباطی هابرماس ترسیم کرد. از یک سو، هابرماس بر گفتگو تأکید می‌کند و از سوی دیگر، تنها راه نجات انسان‌ها از سلطه عقلانیت ابزاری و عملی شدن دموکراسی رایزنانه را احیای حوزه عمومی و قوت بخشیدن به آن می‌داند.

- با توجه به مطلب پیش‌گفته، باید این نکته را یادآوری کرد که هابرماس معتقد است آمیختگی نهادهای دولتی در جامعه مدنی و به‌طور کلی حوزه عمومی، موجب شده است تا روابط اقتداری و عقلانیت ابزاری در فضای جامعه نهادینه شود؛ به‌طوری که آگاهی کاذب به‌نحوی سلطه‌آمیز از طریق عقلانیت ابزاری القا می‌شود. در چنین شرایطی هابرماس راه‌حل را در پاک کردن روابط عرصه عمومی از قدرت می‌داند و تأکید دارد که برای بازسازی عرصه عمومی و رهایی از آگاهی کاذب و ابزاری، باید همه ساختارهای قدرت از بین بروند. از طرف دیگر هم جنبش‌های اجتماعی جدید با تقویت عناصر جامعه مدنی و توسعه کانال‌های مشارکت و تعامل با شهروندان تلاش می‌کنند تا برای القای عقاید خود افکار عمومی را تحت تأثیر قرار دهند. از دیدگاه هابرماس، زمانی که روابط اقتداری حذف شوند، آگاهی راستین در جامعه اشاعه می‌یابد و مردم بر تصمیم‌های اتخاذی در عرصه عمومی کاملاً اشراف پیدا می‌کنند؛ چراکه به باور وی، در زمان سلطه عقلانیت ابزاری و آمیختگی نقش‌های دولتی و خصوصی، دولت با توجیه اعمال و دخالت‌هایی که در حوزه عمومی صورت

داده است، نوعی آگاهی کاذب را در میان مردم منتشر می‌کند، به نحوی که مردم بر رأی خود هم احاطه ندارند و بدون آنکه بدانند، مطابق نظر سیاستمداران عمل می‌کنند. پس، از آنجایی که جنبش‌های اجتماعی جدید سعی در گسترش و تقویت کنش‌های ارتباطی غیراقتداری دارند، آگاهی مطلوب و استقلال بخشیدن به آرای مردم را نوید می‌دهند. اینکه تا چه حد این انتظار هابرماس در میان جنبش‌های اجتماعی معاصر برآورده می‌شود، بسته به توان و ماهیت هریک از این جنبش‌ها، متفاوت است. سرانجام باید به این نکته اشاره کرد که از منظر این پژوهش، تقویت جایگاه روابط و هنجارهای اخلاقی، مولود عقلانیت ارتباطی است؛ چراکه در وضعیتی که عقلانیت ابزاری انسان‌ها را به سوی منفعت‌گرایی، و احزاب و گروه‌ها را مطابق با نظریه بسیج منابع و انتخاب عقلانی هدایت می‌کند، نمی‌توان توقع داشت که فایده و منفعت در نزد انسان‌ها اولویت خود را به هنجارهای اخلاقی بدهد. آنچه جالب است و می‌تواند موضوع پژوهشی مستقل و نیز ادامه بحث حاضر باشد، کمک عقلانیت ارتباطی به احیا و تکریم جایگاه اخلاق در سطح جوامع غربی است.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. بشیریه، حسین (۱۳۸۹)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (ج ۱، اندیشه‌های مارکسیستی)، تهران، نشر نی.
۲. دابسون (۱۳۷۸)، اندیشه و فلسفه سیاسی سبزاها، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر آگه.
۳. رویلا، دانا (۱۳۷۹)، پسامدرنیسم و حوزه عمومی، ترجمه مسعود انصاری، به نقل از: هانا آرنست و نقد فلسفه سیاسی، تهران، نشر مرکز.
۴. عسگریان، محسن (۱۳۹۰)، کنکاشی در زمینه‌های پیدایش جنبش وال استریت، روزنامه تهران امروز، صفحه ۱۴.
۵. کرایچ، کالبون (۱۳۸۳)، بازشناسی جنبش‌های اجتماعی نوین، ترجمه اسماعیل رحمانپور و مهدی صفار دستگردی، فصلنامه راهبرد یاس، سال اول، شماره اول.
۶. کیویتسو، پیتر (۱۳۸۰)، اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
۷. مارکوزه، هربرت (۱۳۶۲)، انسان تک‌ساحتی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۸. نصیری حامد، رضا (۱۳۸۹/۲/۲۹)، هابرماس و حوزه عمومی، روزنامه رسالت.
۹. وینست، اندرو (۱۳۷۸)، ایدئولوژیهای سیاسی مدرن، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، نشر ققنوس.
۱۰. هابرماس، یورگن (۱۳۸۸)، دگرگونی ساختاری حوزه عمومی، ترجمه جلال محمدی، تهران، نشر افکار.
۱۱. هرسیچ، حسین و حاجی‌زاده، جلال (پاییز ۱۳۸۹)، تبیین دموکراسی رایزنانه در اندیشه‌های فلسفی هابرماس، فصلنامه حکمت و فلسفه، سال ششم، شماره سوم.

ب) خارجی

12. Byrne, Paul, (1997), Social Movement in Britain. London: Routledg.
13. Chambers, Simon, (2003), "Deliberative Democratic Theory", Annu. Rev. Polit. Sci.
14. Habermas, Jurgen. (1995), The Theory of Communicative Action, Vol. 1: Reason and The Rationalization of Society, trans.T. McCarthy, Cambridge: polity press.

15. Habermas, Jurgen. (1989), *The Structural Transformation of the Public Sphere: An Inquiry into Category of Bourgeois Society*, Cambridge: Polity Press.
16. Heart & Michael & Negri, Antonio (2011). "The Fight for 'Real Democracy' at the Heart of Occupy Wall Street". *Foreign Affairs*. Oct. 11.
17. Homans, G.C, (1962), *Sentiments and Activities*, New York, Free Press.
18. Lydia Saad, (2011), *Americans Express Historic Negativity Toward U.S. Government*, Gallup, September 26.
19. Manorjan, Mohanty, (1998), *Peoples Right: Social Movements and State in the Third world*, California: Segapublications.
20. Nader, Ralph. "Stop the Public University Tuition Spiral," *Nader.org*, 28 December 2011. Available at: <<http://www.nader.org/index.php?/archives/2340-Stop-the-Public-University-Tuition-Spiral.html>>.
21. Rushkoff, Douglas, (2001), "Think Occupy Wall Street is a Phrase? You don't get it". CNN. [Online] 10 25, (2001), www.cnn.com.
22. Scott, Alan, (1990), *Ideology and the New Social Movements*, Unwin Hyman, London.
23. Turner, Ralf. H and M. Killian, Lewis, (1975), *Collective Behavior*, Prentice-Hall, Englewood. Cliffs, N.J.
24. Wallerstein, Immanuel (1971), *Radical Intellectuals in a liberal society*, in: Wallerstein, Immanuel; Starr, Paul (1971), *The University crisis reader*. Volume ii, New York: Random House.

